

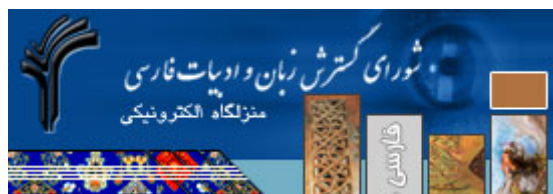
آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به تبلیغ و نه ... تنها برای خواندنست و ...

۸۲



کافه نادری و ادبیات ایران





کافه نادری و ادبیات ایران

آزاده نوری

برگرفته از: میراث خبر



این جا کافه نادری است

هدایت، فروغ و جلال کجا هستند؟

ادب و هنر _آزاده شه‌میرنوری « به جرات می توانم بگویم این جا هیچ چیز عوض نشده است صندلی ها، فنجان ها و حتی قاشق چنگال ها همه همان قدیمی هاست. اگر ما دکور داخل کافه را عوض کنیم، مشتری هایمان ناراحت می شوند و اعتراض می کنند. روکش میزها همان روکش ۵۰ _ ۶۰ سال پیش است، همان روکش استخوانی که دیگر پیدایش نمی کنید.» یکی از پیش خدمت های کافه نادری که از سال های آخر دهه چهل تا به حال این جا مشغول کار است این حرف ها را می زند. او وقتی به یاد خاطرات گذشته اش می افتد، بی اختیار دلگیر می شود: « حالا دیگر کسی به این جا نمی آید. این جا دیگر خبری نیست. دانشجوها از روی کتاب ها چیزهایی خوانده اند و می دانند این جا پاتوق بعضی نویسنده ها بوده است، حالا خیال می کنند می توانند جا پای آنهایی که این جا می آمدند، بگذارند. هر زمانی این جا برای خودش فضایی داشت. آن زمان خیلی خوب بود. حالا هم یک طور دیگری است.»

بیشتر کسانی که این جا کار می کنند، از حرف زدن طفره می روند همه هم این را می دانند. فضای کافه نادری امروز خیلی ساده تر از هر رستوران یا کافه ای است که فکرش را بکنید. وقتی از راهروی ورودی به ساختمان نادری وارد شدم بی اختیار در هر گوشه اش به دنبال چشم انداز آشنا می گشتم تا مرا به کسانی وصل کند که نام هایشان این جا را زنده نگه داشته و باعث شده است میراث فرهنگی کافه نادری را به عنوان یک اثر ملی ثبت کند. وقتی چشم در چشم مشتریان اینجا می شدم به این فکر می کردم که چه چیزی باعث شده آنها به این جا بیایند. در خیابان جمهوری، تنها یک تابلوی کوچک نصب شده بر دیوار وجود کافه نادری را ثابت می کند، بنابراین رهگذرانی که برای رفع تشنگی و گرسنگی به غذا فروشی ها پناه می برند، گذرشان کمتر به این جا می افتد. مشتریان این جا حتما به نوعی با داستان کافه نادری آشنایند. حتی بعضی هایشان هنوز هم اصرار دارند با آن همه شلوغی و سرو صدا که آنجا را از حالت کافه در آورده است، به تنهایی پشت میزها بنشینند و هنگام نوشیدن قهوه با یک ژست روشنفکری کتاب بخوانند.

آیدین آغداشلو با این که مشتری ثابت این کافه نبوده اما از آن خاطراتی دارد. او در اول صحبت هایش اشاره می کند که امروز دیگر سنت کافه نشینی بین نویسندگان نسل جوان از بین رفته است و به یاد می آورد: «کافه نادری پایگاه روشنفکران ایران در دهه چهل و پیش از آن بود. بعد از آن هم به واسطه شهرتی که پیدا کرد هنرمندان و اندیشمندان به آن جا رفت و آمد داشتند. کافه نادری مثل بعضی از کافه های فرانسوی یک محفل ادبی بود و طرح بسیاری از مسایل هنری در آن ریخته می شد. اما امروز دیگر چنین نیست، حتی سنت کافه نشینی در نسل جوان از بین رفته و اگر هم آنجا جمع می شوند، فقط برای وقت گذرانی است نه طرح مسایل فرهنگی و غیره.»

درباره خاطرات و رفت و آمد خود به آن جا می گوید: «ما آن زمان جوان بودیم و خودمان در کافه «ری ویرا» جمع می شدیم اما هر بار که می خواستیم هنرمندان بزرگ را حتی برای چند لحظه ببینیم و با آنها حرف بزنیم، کافه نادری مقصدمان بود. نویسندگان و هنرمندان که آنجا جمع می شدند، در شکل گیری جریان های هنری و به خصوص ادبی تاثیر فراوانی داشتند، آنها واقعا کسی بودند.»

آغداشلو به ساختمان و فضای کافه نادری اشاره می کند: «کافه نادری ساختمان بسیار زیبایی دارد و از محدود ساختمان های دوره رضا شاه است که فضای داخلی اش بدون تغییر آن چنانی باقی مانده؛ به جز سنگفرش آن که امروز به کاشی و موزاییک تبدیل شده است. باغچه رو به روی کافه بسیار زیبا بود و شب ها برای شام استفاده می شد. صادق هدایت همیشه در حیاط می نشست و شام می خورد. هنوز هم که گاهی به آن جا می روم آن روزها را به راحتی مجسم می کنم چیزی زیاد عوض نشده است. حتی بعضی از پیشخدمت ها که دیگر در سنین بالا هستند هنوز غذا سرو می کنند.»

از صندوق دار کافه که از سال ۱۳۵۲ به بعد آن جا کار می کند، درباره خاطراتش از کسانی که این جا آمده اند و رفته اند می پرسیم: «تمام چیزهایی که این جاست دیگر خاطره شده. من دیرتر از دوران صادق هدایت این جا آمدم اما شنیده ام که او همیشه بر روی میز کنار پنجره درست همان جایی که سالن کمی به طرف تراس پیش رفته می نشست. موقعی هم که وارد سالن می شد و می دید که کسی دیگر آن جاست از کافه خارج می شد و به دکه کتاب فروشی جلوی کافه سری می زد تا جا خالی شود و یکی از گارسن ها صدایش کند. شب ها هم با دوستانش شام را در حیاط می خورد. این جا باغچه با صفایی داشت که در زمان جنگ تعطیل و بعد از آن هم دیگر از آن استفاده نشد. خیلی های دیگر هم که اینجا می آمدند رسم و رسوم خاصی داشتند، مثلا همیشه یک چیز سفارش می دادند و یا روزهای مشخصی در هفته می آمدند. این جا هم جزو کافه رستوران های معروف بود.»

جهانگیر هدایت درباره پاتوق همیشگی صادق هدایت می گوید: «آن چه می دانم، چیزهایی است که پدرم عیسی هدایت تعریف کرده. هدایت قبل از کافه نادری به کافه فردوسی در خیابان استانبول می رفت، بعد از آن به کافه نادری آمد. او هر چند وقت یک بار پاتوقش را عوض می کرد، چون می خواست جایی برود که کسی او را نشناسد و بتواند با دوستان نزدیکش تبادل نظر کند. دلش نمی خواست دور و برش چهره های غریبه و ناآشنا جمع شوند. اما بیشتر از تمام این کافه ها به کافه نادری می رفت و با بزرگ علوی، دکتر خانلری، مهدی انجوی شیرازی، مسعود فرزاد و مجتبی مینوی گرد هم می نشستند.»

جهانگیر هدایت ادامه می دهد: «آنها جدیدترین آثار خود را برای همدیگر می خواندند و درباره آن اظهار عقیده می کردند، شطرنج هم یکی از آن مشغولیت هایی بود که همراه قهوه همیشه روی میزشان چیده شده بود.

صادق هدایت استعداد زیادی در شوخی و مزاح داشت، به همین خاطر بیشتر کسانی که او را می شناختند دوست داشتند با او سر یک میز بنشینند.

همان طور که می دانید هدایت علاقه چندانی به سیاست نداشت و خود را از این جریان‌ها دور می کرد اما هر زمانی که جمع دوستان خودمانی بود، کافه نادری محلی برای تبادل نظرها و اظهار عقیده های سیاسی می شد.

به دیوارها نگاه می کنم، تابلوها اغلب پوستره‌های قدیمی قاب گرفته شده اند، آن قدر قدیمی که انگار زیر شیشه مچاله شده اند بین تابلوها مقاله ای بریده از یک مجله یا روزنامه چسبانده شده، درست همان جایی که مشتری ها چشمشان به منوی کافه می افتد با عنوان «قهوه برای قلب مضر نیست.» از شکل و ظاهر روزنامه معلوم است که سال هاست بر دیوار است تا به مشتریانش که همیشه آن جا می آیند یادآوری کند قهوه نوشیدنی مفیدی است.

گارسون های کافه نادری بر خلاف کافه های دیگر از مشتریانشان مسن تر هستند. اولین صاحب این جا یک ارمنی مهاجر روس به نام خاچو مادیکیانوس بوده که مدتی پس از خریدن این جا می میرد. بعد از او پسرانش هایک و گریگور مدیریت کافه را بر عهده می گیرند اما آنها هم سال هاست که رفته اند و حالا جایشان را به وارثانشان داده اند. این طور که معلوم است، وارثان ارزش چندانی به این کافه نمی دهند و زودتر از ساعت ۵ و ۶ بعد از ظهر برای حساب و کتاب پیدایشان نمی شود ساعت ۷/۵ هم تعطیل می کنند. شاید اگر این طور نبود این جا می توانست هنوز هم پاتوق باشد، یک پاتوق درست و حسابی.

حالا دیگر از زیبایی حیاط چیز زیادی باقی نمانده شاید دیگر لزومی هم ندارد، چون دیگر صادق هدایت، فروغ فرخزاد، احمد شاملو و آیدا، جلال آل احمد و سیمین و کس دیگری نیست که روزها در سالن رو به روی آن بنشینند، و شب ها با صدای زیبای پیانو کنار حوض شام بخورد.

سیمین دانشور هم که هر هفته همراه جلال آل احمد به کافه نادری می رفت، خاطراتش را چنین به یاد می آورد: «دوستان قدیمی و جدید را می توانستیم آنجا ببینیم. هر دوشنبه صبح که جلال می خواست به دیدار مادرش برود به طرف پایین می رفتیم اول سری به کافه نادری می زدیم بعد هم جلال را خانه مادرش می گذاشتیم و می رفتیم منزل، شب جلال خودش برمی گشت. صاحب آنجا که می دانست ما دوشنبه ها آنجا می رویم، چند میز کنار هم را برایمان خالی می کرد. صادق هدایت، صادق چوبک، من و جلال، رضا براهنی، هوشنگ ایرانی، سیروس طاهباز، منوچهر هزارخوانی، نادر نادرپور، غلامحسین ساعدی و خیلی های دیگر آنجا می آمدند، دور چند میز می نشستیم و حرف می زدیم.»

و ادامه می دهد: «آنجا جلال و بقیه درباره کارهایی که می خواستند انجام دهند، مجله ها، کتاب ها و همه چیز حرف می زدند. قبل از کافه نادری هم به کافه فردوسی می رفتیم. آنجا خلوت تر از کافه نادری بود. صادق هدایت پای ثابت کافه نادری و کافه فردوسی بود. خیلی ها به هوای دیدار او، جلال و دیگران به آنجا می آمدند و از میزهای آن طرف تر نویسندگان مورد علاقه شان را زیر نظر می گرفتند.»

پوران فرخزاد نیز با اشاره به رفت و آمدهای خودش و فروغ به کافه نادری می گوید: «ما واقعا آنجا را دوست داشتیم. آنجا برایمان بهشت کوچکی بود که به موسیقی گوش می کردیم و دوستان دور و نزدیکمان را می دیدیم. فروغ حتما حرف های زیادی داشت که از کافه نادری بزند اما من از قول او چیزی نمی توانم بگویم. او دوستانش و خودش همیشه آنجا جمع می شدند. نادر نادرپور، نصرت رحمانی، سیاوش کسرای، جلال خسروشاهی، هوشنگ سارنگ، هوشنگ بهشتی، اصغر طاهری مدیر رادیو و خیلی های دیگر را آنجا می دیدیم و برای همه دست تکان می دادیم یا با هم قهوه ای می خوردیم. تا سال ۵۵ حداقل هفته ای یک بار آنجا می رفتیم، اما بعد از آن به دلیل شرایط اجتماعی آن زمان رفت و آمد کم تر شد.»

× × ×

ساختمان کافه و هتل نادری سال ۱۳۰۷ همزمان با ساخت ساختمان های راه آهن و بانک های کشور به عنوان یک مجموعه تفریحی از روی سبک های غربی به خصوص آلمانی ساخته شد. نام آن را از خیابان نادری (جمهوری فعلی) گرفتند. در این ساختمان علاوه بر کافه، هتل و قنادی هم وجود داشت. از معماری قدیمی کافه دیگر اثری باقی نمانده، در معدود عکس های این بنا که یکی از آنها بر دیوار راهروی ورودی هتل آویخته است می توان شکل قدیمی آن را دید. در بنای فعلی دیگر از آن دیوارهای آجری که سر آنها در بالای ساختمان هلال شده بود و یا پنجره های بلند و باریک که جلوی آنها بالکن وجود

کافه نادری

توی کافه نادری کنج همون میز بلوط

دو تا صندلی لهستانی هنوز منتظرن

تا من و تو بشینیم گپ بزنینم مثل قدیم

شب بشه مشتریا تا آخرین نفر برن

ما همیشه اولین و آخرین بودیم عزیز

هم تو تابستون داغ هم تو پاییزای سرد

تابلوی بسته و باز پشت شیشه ی در

بعد رفتن ما او کافه چی وارونه می کرد

چشمک ستاره ها رو می شمردیم یادته ؟

واسه تنهایی شب غصه می خوردیم یادته ؟

من مئه سایه ی تو تو واسه من مثل نفس

هردومون برای همدیگه می مردیم یادته ؟

دستامون تو دست هم گم می شدیم تو خواب شهر

دل دیوونه ی من هی قدمات میشمرد

کوچه ها رو رد می کردم تا خیابون بزرگ

عطر ناب تو من رو تا آخر دنیا می برد

حالا تو نیستی این کوچه صدام نمی زنه

حالا تو نیستی بی تو دیگه کافه کافه نیست

دیگه هیچ ستاره یی جرات چشمک نداره

حتی جای تن تو رو تن این ملافه نیست

چشمک ستاره ها رو می شمردیم یادته ؟



افتتاح باقوق های دیگری مانند « کافه فیروز »، « ریویرا »، « کافه قنادی نوشین کافه نادری هنوز پاتوق هنردوستان است» «، « هتل پالاس » در دهه سی و چهل چیزی از رونق کافه نادری نکاست. (عکس از سایت خبرگزاری میراث فرهنگی)

مهمین اسکویی بازیگر قدیمی تئاتر ایران در خاطراتش می گوید: " آن زمان که ما با هم آشنا شدیم (با عبدالحسین نوشین)، او با لرتا زندگی می کرد و نزدیک ترین دوستان آنها بزرگ علوی و صادق هدایت بودند، عصرها پس از اتمام کار همگی با هم به کافه نادری می رفتیم و ساعاتی را در آنجا می گذرانیدیم ."

کافه نادری دارای دو سالن بزرگ و تو در تو است که پنجره های بزرگ مستطیلی شکل آن رو به حیاطی بزرگ باز می شود. این حیاط سال ها، محل پذیرایی تابستانی کافه نادری بوده است.

نقل کافه نادری به ادبیات معاصر هم نفوذ کرده، گلی ترقی در داستان هایش تصاویر روشنی از این حیاط تابستانی، ارکستری که در آنجا می نواخته و رقص های دو نفره می دهد.

در کنار آب نمای بزرگ و درختان آن، مجسمه های گچی از فرشتگان و یک سن برای استقرار اعضای ارکستر قرار داشته است .



حیاط کافه نادری (عکس از سایت خبرگزاری میراث فرهنگی)

در دهه ۱۳۵۰ کافه نادری آتش گرفت. هیچکس از دلایل این آتش سوزی اطلاع ندارد. اما این اتفاق سبب شده تا در تعمیرات، بافت و ساخت قدیمی آن تغییر کند .

سازمان میراث فرهنگی برای ثبت این مجموعه تاریخی، فرهنگی با مشکلاتی رو به رو بوده است.

گویا مالک دولتی این مجموعه به دلایل اقتصادی و تمایل در تخریب و تغییر کاربری هتل و کافه نادری هیچ علاقه ای به ثبت آن در فهرست آثار ملی ایران نداشته است.

مهندس اسکندر مختاری معاون حفظ و احیای میراث فرهنگی استان تهران در زمان آغاز مقدمات ثبت مجموعه هتل و کافه نادری گفته است: " از آنجا که بیم آن می رفت این بنای فرهنگی و مرکز فراغت مشهور تهران به دلیل دارا بودن ارزش های اقتصادی و موقعیت قرارگیری ملک از یک سو و کهنوت سن مستاجر از سوی دیگر در معرض تعرض و تخریب قرار گیرد، میراث فرهنگی استان تهران برای حفاظت بیشتر از بنا و جلوگیری از هرگونه تعرض یا تخریب اقدام کرده و این مجموعه تاریخی به زودی در فهرست آثار ملی ثبت می شود ."

نا گفته نماند که اعلام تهیه مقدمات ثبت این اثر با واکنش منفی بخشی از فرهنگ رسمی نیز رو به رو بود. اما بالاخره مجموعه هتل و کافه نادری به رغم عدم تمایل مالک به شماره ۱۰۴۴۶ در فهرست آثار ملی ایران ثبت شد.

این مجموعه در اختیار سازمان اقتصادی کوثر وابسته به بنیاد شهید انقلاب اسلامی است .

می گویند امواج صدا برای همیشه در فضا باقی می ماند و خواننده ایم که دانشمندانی برای بازیافت صداهای زندگی تلاش می کنند . اگر روزی ، روزگاری امواج صداهایی که در کافه نادری طنین انداخته، از جمله صداهای هدایت، بزرگ علوی و... قابل شنیدن شود، فکر می کنید تفاوت موضوع آن بحث ها با بحث فعلی چقدر خواهد بود ؟

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/02/040227_pm-pa-naderi.shtml